

# طلوع

## روزنامه

تاریخ  
۶  
اسفند  
۱۳۹۷  
دوشنبه

## سخن بزرگان

### به همان اندازه که زنده از مرده متفاوت است، تحصیل کرده از بی سواد متفاوت است.

ارسطو

صفحه  
۵  
شماره  
۲۴۶۳  
سال  
بیست و چهارم



## چرا و چگونه معلم تحقیر می شود؟!

قسمت (۸)

بدون شک، کنکور و مدارس تیزهوشان و نمونه‌های دولتی و آموزشگاه‌های غیردولتی نیز؛ دست کم من غیرمستقیم و ناخواسته، موجبات تحقیر معلم را فراهم می‌آورند. مدیران محترم این مدارس، هیچ گناهی ندارند؛ زیرا فلسفه وجودی و ماهیت این مدارس ارزشمند، چنین تبعاتی دارد.

من نهنها با تأسیس و تبلیغ چنین مدرسی مخالف نیستم؛ بلکه وجود این مدارس را ضروری و شایسته می‌دانم؛ اما یقین دارم؛ معلمینی که به این مدارس خاص راه می‌یابند؛ از نوعی «برند» برخوردار می‌شوند و برای تعیین سقف قرارداد حقوقی با مدارس غیردولتی، دستشان بالا است. این همکاران محترم، وقت‌شناس هستند و با اغتمام از فرصت، توجه دانش‌آموزان و اولیایشان را به خود جلب می‌کنند. به گونه‌ای که حتی مدیران این مدارس و سایر مدرسی که در کنکور رقابت با این مدارس هستند، چه بخواهند و چه نخواهند؛ مجبورند که هر ساله نام این دبیران را با افتخار، در تابلو اعلانات و بنر تبلیغات خود نصب نمایند تا بتوانند دانش‌آموزان بیشتر و بهتری را جذب کنند. (البته مدارس دولتی خاص، از این قاعده

## هدایت باقری مسئول صفحه زنگ انشا

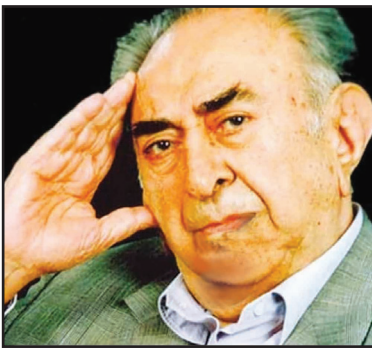


مستثنی هستند؛ چراکه مشکل جذب دانش‌آموز ندارند.)

این کار که در ظاهر امر، ساده و بی‌اهمیت جلوه می‌کند؛ موجب شده که جامعه معلمان، دوباره شوند. پاره‌ای برخوردار و فرادست‌وپاره‌ای محروم و فرودست. چه‌بسا معلمان فرودستی که از لحاظ فضل و منش، سرآمد دیگران باشند؛ اما کمیت اقبالشان در این میدان رقابت، می‌لنگد و سمش در سوراخ موش گیر می‌کند. فلذا باید تا به حشر، از قافله رقبا، عقب بماند.

تضاد منافع موجب می‌شود که هر دو گروه، به جان هم بیفتند و به تحقیر و تحقیر یکدیگر بپردازند. در چنین اوضاع شرب الیهودی، لاجرم باید دقایقی از اوقات کلاس درس، در تخطئه و تخریب رقیب و حریف بگذرد. هر معلمی برای آنکه از میدان به در نشود و یا وارد میدان جدید شود؛ چاره‌ای جز خودستایی و رقیب فرسای و حریف‌زدایی ندارد.

در این صورت برای تحقیر معلم، نیاز به عوامل بیرونی نیست؛ زیرا معلمان خودشان در حد اعلای به جان هم افتاده‌اند و عرصه را بر یکدیگر، تنگ و تیره‌تر کرده‌اند. معلمان برخوردار مدارس خاص، برنامه‌های هفتگی سال بعدشان را در زمستان هرسال دریافت می‌کنند و برای آنکه موه لای درزش نرود؛ با عقد و امضای قراردادهای پروپیمان، آن را دوقبضه می‌کنند. اما معلمان نا برخوردار و فرودست و کم دست‌وپا، به‌زحمت ساعات موظف خود را در چندین مدرسه کم نام و نشان، تنظیم می‌کنند و بعضی‌شان در هفته‌ها و حتی ماه‌های آغازین



سال تحصیلی نیز؛ بدون برنامه هفتگی، پشت در اتاق معاون و مسئولین آموزش، فال نخود و قهوه می‌گیرند.

ملاحظه می‌فرمایید که بازار آموزش، در بسیاری از مدارس به بازار مکاره شباهت تام پیدا کرده و دود حاصل از این فضای بدگمانی و رقابت‌های فرسایشی و غیبت‌ها و نارواهایی که از بس تکرار شده؛ شمع وقیح خود را از دست داده؛ به چشم همه دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت می‌رود. کاش گوش تیز و شنواتری داشتیم و می‌شدیم که دانش‌آموزانمان در زنگ‌های تفریح و سایر اوقات فراغت، چه حرف‌هایی پشت سرمان می‌زنند و چگونه رقابت‌های منفی و موهن ما را به سخره می‌گیرند!

خوش به حال معلمان شایسته و دل‌سوخته‌ای که به این غوغا سالاری‌ها دامن نمی‌زنند و برای حفظ موقعیت خود، سایر همکاران را زیر سؤال نمی‌برند و در پوستین دیگران نمی‌افتند.

راستی مگر ما سوگند یا نکرده‌ایم که با جای پای اولیای الهی بگذاریم و برای فرزندان و جوانان و جوانانمان الگو باشیم؟! کار انسان ستم‌دیده و ستم‌کش، در نتیجه نقایص دستگاه‌های تعلیم و تربیت، به‌جایی رسیده

## عنوان گزیده‌ای از سخنرانی؟ محمد بهمن بیگی؛ بنیان‌گذار آموزش و پرورش عشاری در ایران

است که در اغلب نقاط جهان، پدران و مادران، ناوهای جنگ جوان خون‌آشام را برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند!

من ساکن شهر شیرازم. شیراز شهری است در جنوب ایران که دو شاعر بی‌نظیر را در دامن خود پرورده است. (سعدی و حافظ) این دو شاعر، محبوبیت و شهرت جهانی دارند.

در چنین شهری، که بیش از یک‌میلیون نفر جمعیت دارد؛ یک مرد و یا یک پسر، به نام سعدی یا حافظ، وجود ندارد. ولی در هریک از کویچه‌ها و خیابان‌های آن، ده‌ها چکنیز، تیمور، اسکندر، نادر و هلاکو، از سر و کول هم بالا می‌روند.

جنگجویانی که هزاران هزار مادر را داغدار ساخته‌اند. جنگجویانی که از کله‌ها، مناره‌ها ساخته‌اند. جنگجویانی که خیلی آسوده و راحت، فرمان‌های قتل‌عام مردم بی‌گناه شهرها را صادر کرده‌اند. این قساوت‌ها و ستم‌ها همه از کمبودها و اشتباهات تعلیم و تربیت سرچشمه می‌گیرد.

باید فلسفه کنونی آموزش‌وپرورش گیتی، زیروورو شود. باید به فیلسوفان گذشته درود بفرستیم و در انتظار بزرگان دیگری باشیم.

یکی از مهم‌ترین دلایل این شکست عظیم و اندوه‌بار را در این می‌دانم که در دنیای کنونی، معلمان احترام کافی نمی‌بینند. هنگامی که حرفه شریف و عزیز معلمی، عزت کافی نیافت و نداشت؛ جهان، هوش‌ها و استعدادهای گران‌بها را از دست می‌دهد.

می‌گویند شمار معلمان زیاد است. برای این که

## نیمه دوم، نیمه مریان!؟

همیشه با خود می‌گفتم، این جمله یعنی چی؟! «نیمه دوم، نیمه مریان»

چند سالی که افتخار خدمت به برادران و خواهران خودم را در نظام آموزشی یافتم، تا حدودی متوجه مفهوم این جمله شدم و بر آن شدم که در ذیل به شرح مختصری از آن بپردازم.

نیم سال اول تحصیلی، همانند یک فیلم با سرعت‌بالا به پایان رسید. نتایج آزمون‌های پایانی نیز اعلام گردید. اکنون با دو گروه از

## عباس اسلامی نژاد، مشاور و کارشناس آموزش دبیرستان دوره دوم غیردولتی هوشمند امام رضا (ع)



دانش‌آموزان مواجه هستیم. دانش‌آموزانی که با سختکوشی به نتایج دلخواه دست یافتند و گروه دیگر که با دیدن نتایج، از خواب تلخ غفلت بیدار شدند.

اکنون با امید به آینده و موفقیت در امتحانات نیم سال دوم (خردادماه)؛ با یک برنامه‌ریزی جامع و مدون می‌توان گام برداشت؛ اما چطور و چگونه؟

از کجا باید شروع کرد! چطور باید برنامه‌ریزی کرد؟

ابتدا باید بدون هیچ عذر و بهانه‌ای در مشورت با دبیران و مشاوران مدرسه خودتان، به دنبال پیدا کردن نقاط قوت و ضعف در امتحانات نیم سال اول باشید. سپس یک برنامه‌ریزی دقیق و منسجم برای روزهای هیجان‌انگیز و پرخاطر نوروز، داشته باشید. در مقاله بعدی به تفصیل به

## بوی خاک پسی از باران

بوی خاک باران‌خورده در هوای بارانی پراکنده می‌شود. نفس عمیقی می‌کشم. احساس می‌کنم دنیا مال من است! دنیایی که فقط بر روی ورقه نقاشی جان می‌گیرد؛ اما با حس و حالی عجیب!

دنیایی که بوی خاک باران‌خورده می‌دهد. من در آن نقاشی کوچکم، در کنار جویباری نشسته‌ام و دست‌های کوچکم را آرام‌آرام روی خاک‌های گلوله شده می‌کشم. گلوله‌های خاک زیردستانم به آرامی می‌خوراند. تا به‌حال این گونه از بوی خاک، غرق احساس نشده بودم. خاکی که شاید خیلی از ما به راحتی و بی‌اعتنا از کنارش می‌گذریم. غافل از این که اگر در آن فضا، با چشم عشق اطرافمان را بنگریم، حس شادابی و طراوت، مهر و عشق، تمام وجودمان را فرامی‌گیرد.

چه بسیار زیبایی‌های کوچکی که در این دنیا وجود دارد و ما از آن‌ها غافلیم! خریدن و خوردن و پول پارو کردن، حال همه

## مریم رستمی نژاد، پایه هشتم آموزشگاه شهید حسن زائر شهر کارزین (قباد خوره)، شهرستان قیر و کارزین

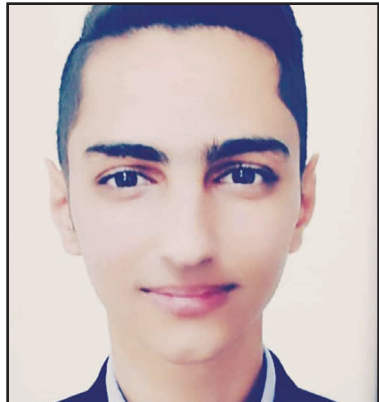


بوی خاک باران‌خورده در هوای بارانی پراکنده می‌شود. نفس عمیقی می‌کشم. احساس می‌کنم دنیا مال من است! دنیایی که فقط بر روی ورقه نقاشی جان می‌گیرد؛ اما با حس و حالی عجیب!

دنیایی که بوی خاک باران‌خورده می‌دهد. من در آن نقاشی کوچکم، در کنار جویباری نشسته‌ام و دست‌های کوچکم را آرام‌آرام روی خاک‌های گلوله شده می‌کشم. گلوله‌های خاک زیردستانم به آرامی می‌خوراند. تا به‌حال این گونه از بوی خاک، غرق احساس نشده بودم. خاکی که شاید خیلی از ما به راحتی و بی‌اعتنا از کنارش می‌گذریم. غافل از این که اگر در آن فضا، با چشم عشق اطرافمان را بنگریم، حس شادابی و طراوت، مهر و عشق، تمام وجودمان را فرامی‌گیرد.

چه بسیار زیبایی‌های کوچکی که در این دنیا وجود دارد و ما از آن‌ها غافلیم! خریدن و خوردن و پول پارو کردن، حال همه

## حسین شمیرانی، پایه دهم انسانی مجتمع غیردولتی محمد رسول الله ناحیه یک شیراز



به‌مرور زمان وابسته یکدیگر می‌شوند؛ طوری که فقط و فقط مرگ می‌تواند آنها را از هم جدا کند.

عشق زمانی بی‌ارزش و ناچیز می‌شود که کسی عاشق نشود و این غیرممکن است. مگر آنکه او یک ربات باشد که قطعاً احساسی در وجود خود ندارد.

کلمه عشق زیباست و معنای هر واج عشق آن را زیباتر جلوه می‌دهد. عشق، عمق شجاعت قلب است. شجاعتی که فقط یک عاشق دیوانه از پس آن برمی‌آید. هر انسان در طول زندگی خود قطعاً یک‌بار عاشق شده، و تنها یک عاشق می‌تواند مفهوم عمق شجاعت قلب را به‌خوبی درک کند.

شیرین و فراه‌ده، لیلی و مجنون عاشق و معشوقه‌هایی هستند که هیچ‌یک از ما آنها

## مریم کارگر، مجتمع هوشمند غیردولتی نگرش ناحیه ۲ شیراز



شبانگاه، نم‌نم خیال تو، غنچه‌های چشم را بارانی می‌کرد...

کشیدن بار دل، کار شانه‌هایش نبود؛ اما قلم آن را بر صفحه روزگار گزیده ریخت. آن روز که دیگر تو نیایی به سرم؛ آن شب که دگر بازنمایی به برم؛ آنجاست که سینه را سپر خواهم کرد

## ماهان فرمانی، پایه یازدهم تجربی مجتمع غیردولتی امام رضا (ع) شیراز



رسیدن به آنها تلاش می‌کنم. نمی‌دانم با کدام آرزو شروع کنم. آرزو دارم از ثروتمندترین انسان‌های دنیا شوم... بله درست خواندیم. ثروتمند شدن، مگر چه کسی هست که از پول بدش بیاید؟ انسانی غرق شده در مادیات نیست. اشتباه فکر نکنید. کمی بیشتر توضیح می‌دهم. هنگامی که از ثروتمندان این دنیا شدم؛ قصد دارم تا جایی که می‌توانم دست نیازمندان را بگیرم و دیگران هم ثروتمند کنم. زیادی از ثروت نگویم.

برویم سراغ آرزوی دیگر: آرزو دارم در طول زندگیم حق هیچ موجودی را پایمال نکنم. آرزو دارم نویسنده شوم و به اسب دنیای خیالم، میدان دهم؛ و آن را روی میدان کافه، بتازانم.

در مقدمه انشایم گفته بودم که برای رسیدن به آرزوهایم، تلاش خواهم کرد. به نظرم فرق میان یک فرد موفق و کسی که زمین و زمان را نفرین می‌کند و شانس را بهانه ناکامی‌هایش

## سینا معتضدیان، پایه یازدهم مجتمع آموزشی غیردولتی امام رضا ناحیه یک شیراز



کلاس انشا بود. وارد کلاس شدم و گفتم هر چه دل‌تنگتان می‌خواهد بنویسید که امروز موضوع آزاد است. مدرسه که تمام شد؛ بچه‌ها را برداشتم تا به خانه بیرم. تقویم تعطیلی فردا را خبر می‌داد. نمی‌خواستم که بچه‌ها شاهد دعوی من و پدرشان باشند. به همین خاطر آنها را در خانه مادرم گذاشتم و به خانه خودمان رفتم. عصر شروع به خواندن انشاها کردم تا به آنها نمره بدهم. به یکی از انشاها رسیدم که موضوعش برایم جالب بود؛ ولی اسم نداشت. نویسنده با طعنه نیشدار، شیطنت بچگانه‌اش، اسمش را بالای ورقه‌اش نوشته بود.

با خودم گفتم «حالا فعلاً این انشا رو بخونم؛ بعد که همه را خواندم، معلوم می‌شود که انشای کدام دانش‌آموز است.» شروع به خواندن کردم: «بروردگارا، بارالهی، از تو خواهشی ویژه دارم. دوست دارم جای تلویزیون خانه باشم، طوری که همه اعضای خانه پیرامونم حلقه‌زده و به حرف‌هایم گوش دهند. بدون اینکه مخالفت و اظهارنظری کنند. آری خدای مهربانه، می‌خواهم مانند تلویزیون رفیق تنهایی و غم‌های مادرم باشم. مثل تلویزیون اخبار شبانه‌روزی شیدنی سیردم و خودم هم به دیدار کابوس رفتم. صبح شد؛ صبحی که علاقه‌ای به آمدنم ندارم. دوباره با طعنه نیشداری به من، سرکار رفت. با بچه‌ها به مدرسه رفتم. همان مدرسه‌ای که در آن کار می‌کردم. تمام‌روز کسل بودم. زنگ آخر

## خسارت‌ها مدرسه عاطل

افزایش حقوق و دستمزدشان، متوازن و مساوی پزشک و مهندس باشد؛ ارقام نجومی می‌طلبد. می‌گویم: چنین افزایشی، به یک‌دهم ارقام نجومی هزینه‌های جنگی و تجهیزات ارتشی، نمی‌رسد و فراموش نکنیم که اگر برگزیدگان شایسته و راضی را برای تصدی شغل معلمی، به کار گماریم؛ ریشه‌های پلیدی می‌خشکد.

اختلافات قومی، خصومت‌های نژادی، تعصب‌های ملی و تاریخی، از میان می‌رود، غائله‌ها و فتنه‌های پرخرج و غیرقابل‌جبران، فرومی‌نشیند و راه برای نیک‌بختی انسان هموار می‌گردد.

به‌رحال باید دست به دامن معلم برگزیده و هوشمند شویم. او را خشنود و راضی نگاه داریم و از شمار معلمان، که این شایستگی‌ها را ندارند بکاهیم و آنان را به کارهای دیگر بگماریم و به خاطر داشته باشیم، که در امر تعلیم و تربیت، ارزش کیفیت، به‌مراتب بالاتر از کمیت است.

نداشتن مدرسه، بی‌زیان‌تر از داشتن مدرسه عاطل است. کیفیت کم و مطلوب، بهتر از کمیت زیاد و نامطلوب است.

مدرسه‌ای که کار نمی‌کند و کارنامه می‌دهد؛ مدرسه‌ای که به تعصب دامن می‌زند؛ مدرسه نیست؛ بلکه زندان کودکان است!

## نم‌نم خیال

شبانگاه، نم‌نم خیال تو، غنچه‌های چشم را بارانی می‌کرد... کشیدن بار دل، کار شانه‌هایش نبود؛ اما قلم آن را بر صفحه روزگار گزیده ریخت. آن روز که دیگر تو نیایی به سرم؛ آن شب که دگر بازنمایی به برم؛ آنجاست که سینه را سپر خواهم کرد

## آرزوهای من و راه‌های رسیدن به آنها

می‌داند؛ دقیقاً همین تلاش کردن است! همان‌طور که گفته‌اند؛ «از تو حرکت از خدا برکت.»

من برای رسیدن به آرزوهایم تلاش می‌کنم و می‌دانم که رسیدن به موفقیت و شکوفایی را باید از خودم شروع کنم. دقیق‌تر بگویم از عادت‌ها و رفتارهای خود! می‌خواهم انسان مؤدب، باکمال و فردی باسواد باشم. پس عزمم را جزم می‌کنم و به خواندن توکل می‌کنم و از همین امروز به‌سوی فردی بهتر شدن و رسیدن به آرزوهایم قدم برمی‌دارم.

## راز یک انشای بی‌اسم

اعضای خانواده را دورهم جمع می‌کنند؛ من هم بتوانم پدر و مادرم را با مهربانی و لیختند و سکوت و خموشی، در کنار هم ببینم تا بدون دعوا، وقتشان را با من سپری کنند. ای خدا مگر تلویزیون بودن خواسته مهم و بزرگ و زیادی است؟!»

انشا که تمام شد؛ غم تمام وجودم را گرفت. سریع بقیه انشاها را خواندم تا نویسنده این انشا را بشناسم. به‌محض اینکه فهمیدم از کدام دانش‌آموز است؛ گریه مجالم نداد و روی دریای چشمم جاری شدم. همان وقت بود که شوهرم سر رسید و گفت: «هنگه غفلت رو از دست دادی که نشستی زانویش غم بغل گرفتی و آبغوره می‌گیری؟» انشا را برایم خواندم و گفت: «لایق پدر و مادر خیلی بدی دارد که پسرشان این‌قدر افسرده و ناراحت‌ه که حاضرشده چنین انشایی بنویسد.» گفتم: «راستش را بخواهی این انشای پسر خودمان است...»